

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد عمر قریشی- کابل

۰۲ فبروری ۲۰۱۸

مسئولیت سه جنایتکار در کشتار های کنونی

۴



چند تن از آنهایی که مسبب این جنایت و جنایت های مشابه دیگر در افغانستان اند. ننگ و نفرین نثار شان باد!

پنجشنبه- ۱۲ دلو ۱۳۹۶- کابل: به ارتباط داکتر "عبدالله" که بحق وی را "گوساله دومادره" نامیده اند، بر مبنای تعلقات خانوادگی دوگانه، هم با "خاد" و "ک. ج. ب." کار نموده است و هم با "آی. اس. آی" و "سیا". و آنهم بدین طریق:

۱- در سوانح دبل "عبدالله" قید شده است که نامبرده به سال ۱۳۵۶ هجری شامل پوهنتون کابل شده و در سال ۱۳۶۳ از آنجا فراغت یافته، به حیث داکتر در شفاخانه نور گماشته شده است. ضمن تقاضا جهت به خاطر سپردن تاریخ های فوق نخست توجه تان را به این قسمت از دوران کودکی خودم در همان سالها جلب می نمایم:

من در آغاز سال تعلیمی ۱۳۵۹ به صنف اول مکتب "درخانی" واقع کارته مأمورین شامل گردیدم یعنی سالهای بین ۱۳۵۹- الی ۱۳۶۳ دقیقاً سالهائیس که من دوران ابتدائی را می گذرانیدم. به عنوان تجربه زنده خود، می توانم شهادت بدهم که از همان زمان معلمان بیچاره ما چه می خواستند و چه هم نمی خواستند، مجبور بودند در مقابل خواست وزارت تعلیم و تربیه آنزمان و منشی های حزبی "حزب دموکراتیک خلق" تمکین نموده، ما را وادار سازند تا زنده باد و مرده

باد بگوئیم و اگر برخی از ما چون این عصیانگر سرکشی می نمود، ضمن تحمل توبیخ باید به خانه نامه می بردیم و خانواده نیز مورد شماتت قرار می گرفت.

مطمئن هستم که این روند تنها در مکتب "درخانی" که هیچ یک از معلمان به جز منشی و سر معلم، خلقی و یا پرچی نبود، جریان نداشت بلکه در تمام مکاتب اعم از ابتدائی و عالی و تحصیلات عالی به مثابه اصل قابل اجراء پذیرفته شده بود که می بایست متعلمان و محصلان با عشق به "حزب دموکراتیک خلق" و "اتحاد جماهیر شوروی" و "همبستگی بین شوروی و افغانستان" پرورش می یافت و آنهایی که نمی خواستند موافق جریان حرکت نمایند، متناسب با سن و سال و درجه مؤثریت و عدم مؤثریت شان، توبیخ، تأدیب، تعذیب، اخراج، زندانی و اعدام می گردیدند. این بخشی از واقعیت های تاریخی کشور ما است که به صد ها هزار و میلیونها کودک، نوجوان و جوان در چنین شرایطی زیسته اند، تأدیب و توبیخ شده اند، از مکاتب اخراج شده اند، زندانی و سرانجام اعدام شده اند، این بخشی از تجربه شخصی خودم و به یقین نسل من است که چنان در ذهنم نقش بسته است توگوئی برسنگی نوشته اند.

حال بادر نظر داشت این وضعیت همگانی، از تمام آنهایی که می خواهند دامن "عبدالله" را از لوٹ جنایات منزّه نشان دهند به خصوص دوست نقادم صمیمانه می پرسم:

در چنان فضائی، "عبدالله جان" در کجا ایستاده بود. پرچی بود و یا مجاهد؟ بهتر است پرسید "نفوذی پرچی ها در هواداران جبهه پنجشیر بود و یا نفوذی جمعیت و جبهه پنجشیر در درون پوهنتون. امیدوارم کسی نگوید که اصلاً سیاست نمی کرد، چون چنین ادعائی گذشته از آن که با ادعاهای صورت گرفته حین نگارس سوانح وی مغایرت دارد، به نحوی توهین به حافظه جمعی آنها نیست که می دانند داکتر "عبدالله" یکی از منشی های حزبی جناح پرچم در پوهنتون کابل بود.

۲- در سوانح داکتر "عبدالله" می خوانیم که وی بعد از ختم فاکولته، به حیث داکتر چشم در شفابخانه نور مقرر گردید، خوانندگان عزیز لطفاً عبارت فوق را بار دیگر نیز بخوانید. اگر باز هم متوجه نشده اید چه چیزی کتمان شده است، باید بنگارم:

در افغانستان آن زمان قاعده و قانون بر آن بود که محصل بعد از فراغت از تحصیل، مستقیماً به عسکری سوق داده می شد، عسکری هم به دفعات تا سه سال را دربر می گرفت، این چه بود که "عبدالله" گذشته از این که به حیث یک پنجشیری شناخته شده، دوران تحصیل را بدون مزاحمت خاد و کمیته های حزبی سپری نمود، با فراغت، به جای عسکری سر از شفابخانه نور یکی از آخرین پایگاه های استخباراتی امریکا در شهر کابل در آورد؟ پاسخ این سؤال کاملاً روشن است، "خاد" و "ک. ج. ب." وی را بدانجا اعزام نمودند، تا چشم و گوش آنها در درون آن پایگاه امریکائی ها باشد.

۳- "عبدالله" بعد از یکسال کار، با قبول خطر شناخته شدن به جرم پرچی و عضو خاد در پاکستان، به پاکستان می رود در آنجا هم به جای آن که به مانند هزاران محصل پوهنتون کابل که بر مبنای عشق به وطن و نفرت از اشغالگران روسی، به پاکستان رفته و در همانجا به وسیله باند های جنایت پیسته اخوانی به خصوص "گلبدین"، "سیاف" و "ربانی" کشته شده بودند، از جناب شان با فرش قرمز پذیرائی به عمل می آید.

۴- بعد از یکسال کار در آنجا، با استفاده از امکانات گرائی مسلط بر تمام مقاومت رسمی، به منظور ایجاد یک کلینیک صحی پیشرفته عزم سفر به جانب پنجشیر نموده، در آنجا هم در کمترین بازه زمانی حیثیت دست راست "احمدشاه مسعود" را که بر برادرانش اعتماد ندارد، پیدا می نماید.

حال شما بگوئید تمام این ماجرا ها چگونه اتفاق می افتد؟ چرا در اوج دهشت و سفاکی رژیم دست نشانده روس اشغالگر "عبدالله" در کابل امنیت دارد؟ چرا بدون انجام خدمت عسکری و احتیاط های بی انتهای آن، به کار گماشته می شود؟ چرا وقت اقامت در پاکستان مصونیت دارد؟ چرا و از طرف کدام مراجعی و به کدام منظور به پنجشیر فرستاده می شود؟ چرا در پنجشیر یک شبه ره صد ساله را پیموده و به یکی از یاران "احمدشاه مسعود" میبدل می شود؟ اگر جواب نداشتید تا فرصت صبر کنید تا :

دیده شود چه می شود!!